

بصیرت و سیاست

مولای متقیان حضرت علی(ع) در خطبه ۳۲ نهج البلاغه جامعه‌شناسی دقیقی از زمان، شعور زمانه و پیکربندی‌های اجتماعی ارایه می‌دهند که می‌تواند مبنای بینش و روش فهم جامعه‌شناسی تاریخی جوامع بشری در همه ادوار قرار گیرد. سلسله نتایج منطقی این جامعه‌شناسی، درک درست از «زمان» و «زبان زمان» است. این درک به ما کمک می‌کند که در هیچ دوره‌ای از ادوار تاریخی رابطه خود را با «زمان» و «زبان زمان» از دست ندهیم و رخدادها، جریان‌ها، مکتب‌ها و مشرب‌ها را آن‌گونه که رخ می‌دهند و اثر می‌گذارند درک کنیم، نه آن‌گونه که به ما القا می‌کنند. مطالعه تاریخ بشر به ما می‌آموزد که ادیان، مکتب‌ها، امت‌ها، دولت‌ها و جریان‌هایی از صحنه تأثیرگذاری‌های تاریخی خارج شدند و به انحطاط و زوال رسیدند که رابطه خود را با «زبان زمان» از دست دادند. هر مرام، مشرب، بینش و گرایشی که

این رابطه را از دست بدهد از بازتولید فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بازخواهد ماند و این بازماندگی از تولید، چیزی جز انحطاط نیست.

آنچه مولای متقیان در این خطبه به ما می‌آموزند این است که دگرگونی‌های تاریخی در حیات و مرگ فرهنگ‌ها، تمدن‌ها، ملت‌ها، دولت‌ها و جریان‌ها قواعد خاص خود را دارد و تا بشر از این قواعد آگاه نشود و از آنها عبرت نگیرد پیوسته در مقام دفع حوادث و کوبنده‌هایی است که بر او فرود می‌آید نه در مقام رفع.

ایها الناس انا قد اصبحنا فی دهر عنود، و زمن کنود، یعد فیه المحسن مسیئاً، و یزید
 الظالم فیه عتوا، لا ننتفع بما علمنا، و لا نسال عما جهلنا، و لا نتخوف قارعه حتی تحل
 بنا.

ای مردم، ما در روزگاری سخت و زمانی نامراد و ناسپاس زندگی می‌کنیم که نیکوکار را در آن بدکار شمارند و ستمکار در آن به طغیانگری پردازد. از آنچه دانیم برخوردار نشویم و از آنچه ندانیم پرسش نکنیم و از هیچ حادثه خطرناکی نهراسیم تا بر ما فرود آید.

انسان‌ها عموماً اهل غفلت و نیازمند تذکر هستند. مولای متقیان می‌فرمایند «از آنچه می‌دانیم منتفع نمی‌شویم» زیرا انسان‌ها عموماً به جهل خود عمل می‌کنند نه به علم خود و «آنچه را که نمی‌دانیم نمی‌پرسیم» چون جسارت اعتراف به نادانی و شهادت پرسشگری را نداریم. آن قدر در جهل خود پافشاری می‌کنیم تا کوبنده‌ها بر ما فرود آید و وقتی فرود آمد در مقام «رفع» آن قرار می‌گیریم در حالی که باید پیش از وقوع در پی «دفع» آن می‌بودیم.

چرا انسان‌ها پیوسته در مقام رفع هستند نه در مقام دفع؟ زیرا عموماً عارف به «زمان» و «زبان زمان» خود نیستند. اگر عارف بودند پیش از وقوع کوبنده‌ها حساب کار را می‌کردند و آینده را پیش‌بینی می‌نمودند. «آینده‌پژوهی» مقام دفع است نه مقام رفع و روایتی از امام صادق (ع) در کتاب عقل و جهل اصول کافی مرحوم کلینی آمده است که «العارف بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» کسی که آگاه به زمان خود باشد گرفتار کوبنده‌های زمان خود نخواهد

شد.

بسیاری از اتفاقاتی که در این سه دهه در حوزه انقلاب اسلامی و کشور عزیز ما به وقوع پیوسته است مبتنی بر پیش‌زمینه‌هایی بود که متأسفانه ما هیچ‌گاه در مقام دفع آن برنیامدیم؛ این نه از آن جهت بود که ما از خلأ نظری در حوزه انقلاب اسلامی رنج می‌بریم بلکه از آن جهت است که از مقام رفع خارج شده‌ایم و در مقام دفع توقف کرده‌ایم و تمایلی هم برای خروج از این مقام نشان نمی‌دهیم.

کوبنده‌هایی که در این سه دهه بر انقلاب اسلامی وارد شد از جنبه تاریخی، بخشی از دانسته‌های ما بود که باید در مقام دفع از آن بهره می‌گرفتیم و مبادی این کوبنده‌ها را که امام عظیم‌الشأن ما از گذشته‌های دور برای ما تدوین کرده بود و تمام «بضاعت نظری» و «مبانی تئوریک» انقلاب اسلامی است، به درستی به‌کار می‌گرفتیم اما ما این مبانی غنی و سرشار از حکمت را، که برگرفته از دانش شریعت‌محور امامان بزرگوار شیعه و دانشمندان اسلامی در طول تاریخ است، به کناری نهاده‌ایم و در لابه‌لای اندیشه‌های یخ‌بسته فیلسوفان غربی و غربگرایان داخلی، به دنبال پر کردن خلأ نظری، مادی، منطقی و از همه مصیبت‌بارتر به دنبال پر کردن خلأ دینی خود هستیم. رخدادهای بعد از انتخابات دهم ریاست‌جمهوری و فتنه‌های برآمده از آن، کوبنده‌هایی است که باید ما را بیدار کرده باشد و از مقام رفع که بدان عادت کرده‌ایم خارج سازد.

ما برای خروج از مقام رفع، مبانی نظری بسیار ارزشمندی داریم که می‌تواند ما را با زمان و زبان زمانی که در آن قرار داریم پیوند زند. برای درک کامل زبان زمانی که در آن قرار داریم، غنی‌تر از اندیشه‌ها، آرمان‌ها و رهنمودهای امام عزیز و فهم این زبان در چشم‌انداز تفسیرهای ولایت مطلقه فقیه که میراث نظریه‌های امام در فهم زبان سیاست و بصیرت سیاسی در جهان معاصر است، راه دیگری نداریم. آنهایی که به ما می‌گویند زبان امام در این دوره توانایی بازتولید فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود را از دست داده است و برای خروج از بن‌بست زمان باید از این زبان عدول کرد ما را به کجراه می‌برند؛ کجراه‌ای که در آن هیچ نشانی

برای گمراه نشدن وجود ندارد. در این کجراه و بیراهه که نزدیک به دو دهه است در این کشور به راه انداخته‌اند گمگشتگی نشانه‌ها اولین کوبنده سهمگینی است که بر جوانان، انقلاب و ملت ما وارد می‌شود.

اگر در مقام «دفع» هستیم و نمی‌خواهیم گرفتار عادت‌های «رفع» باقی بمانیم برای پر کردن خلأ نظری فهم کوبنده‌های دهه آینده راهی نداریم مگر اینکه به معارف دینی خود از منظر فهم امام و ولایت فقیه بازگردیم و از پشت این سنگر به شناسایی جریان‌های ستیزه‌گر با انقلاب اسلامی و ملت ایران بپردازیم. اگر به این سنگر بازگردیم برای شناخت و مقایسه جریان‌های ستیزه‌گر و وقایع ستیزه‌آور در آینده انقلاب اسلامی گرفتار گمگشتگی نشانه‌ها نخواهیم شد زیرا هم معارف دینی شیعه و هم مبانی نظری امام خمینی در فهم زمان و تطبیق این معارف با زبان زمان، استعداد سرشاری برای راهبردهای مقام رفع در دهه‌های آینده دارند.

به نظر می‌رسد با استفاده از دنباله کلام مولا علی(ع) در خطبه ۳۲ و مبانی نظری امام، شناخت نیروهای ستیزه‌گر و مسائل ستیزه‌زای آینده از سنگر ولایت فقیه چندان پیچیده و دشوار نباشد. مولای متقیان علی(ع) در جامعه‌شناسی پیکربندی‌های اجتماعی، نیروهای ستیزه‌جو با حق، حکومت حق و مردم را به چهار گروه تقسیم‌بندی می‌کنند:

۱. گروهی که اگر فساد و تباهی به بار نمی‌آورند به خاطر آن نیست که اهل فساد و تباهی نیستند بلکه ناتوانی، واماندگی، نداشتن ابزار و نیرو، تهیدستی و شمشیرهای کند از فساد بازشان می‌دارد.

منهم من لا یمنعه الفساد فی الارض الا مهانه نفسه. و کلاله حده، و نضیض وفره.

۲. گروهی که شمشیر از نیام برکشیده‌اند و شر خود را آشکار ساخته‌اند و با نیروی سواره و پیاده خویش به جنگ مردم برخاسته‌اند و خود را آماده کرده‌اند و دینشان را تباه ساخته‌اند، به خاطر مال و ثروتی که انتظار می‌برند، یا اسبان بادپایی که آنها را بر دوش گیرند و یا فراز منبری که برنشینند؛ و چه زشت و ناپسند است تجارتی که دنیا را بهای خود بدانی و آن را با آنچه نزد خداست معاوضه کنی.

و منهم المصلت لسیفه، و المعلن بشره، و المجلب بخيله و رجه. قد أشرط نفسه، و أوبق دينه، لحطام ينتهزه، أو مقنب يقوده، أو منبر يفرعه. و لبئس المتجر أن ترى الدنيا لنفسك ثمنا، و مما لك عند الله عوضا.

۳. گروهی که با کارهایی به صورت آخرتی دنیا را می‌جویند و با عمل دنیا آخرت را طلب نکنند. چشم‌های خود را به نشانه وقار و بی‌اعتنایی به زیر افکنند، گام‌هاشان را کوچک و کوتاه بردارند، لباس زاهدانه پوشند، خود را به امانتداری بیارایند و امین مردم جلوه دهند و پرده‌پوشی الهی را ابزار گناه و نافرمانی سازند.

و منهم من يطلب الدنيا بعمل الآخرة، و لا يطلب الآخرة بعمل الدنيا. قد طامن من شخصه، و قارب من خطوه، و شمر من ثوبه، و زخرف من نفسه للامانه، و اتخذ ستر الله ذریعه إلى المعصیه.

۴. گروهی که جاه‌طلب‌اند ولی پستی و بی‌عرضگی و دوری از نیرو و ابزار، آنان را از طلب جاه و قدرت بازداشته و به اسم قناعت، در جای و حال خود نگهداشته. به لباس زهد خود را آراسته‌اند در حالی که هیچ سپیده صبح و هیچ خون‌رنگ غروب‌ی آنها را در کوچه‌باغ‌های زهد ندیده است.

و منهم من أبعد عن طلب الملك ضؤوله نفسه، و انقطاع سببه، فقصرته الحال علی حاله، فتحلی باسم القناعه، و تزين بلباس أهل الزهاده، و لیس من ذلک فی مراح و لا مغدی.

اگر از چشم‌انداز جامعه‌شناسی دقیق این خطبه به نیروهای ستیزه‌گر انقلاب اسلامی نگاه کنیم تردیدی نباید کرد که در آینده همچنان گرفتار چهار جریان ستیزه‌گر خواهیم بود؛ همان‌طور که در گذشته بوده‌ایم: ۱. گروه تفرقه‌افکنان و فتنه‌افروزان ۲. گروه دنیاطلبان ۳. گروه مقدس‌مآبان ۴. گروه منافقان؛ اینها چهار جریانی هستند که در این سه دهه کم و بیش از درون به جنگ با انقلاب اسلامی برخاسته‌اند.

آنچه در جامعه‌شناسی مولا علی(ع) در این خطبه جلب توجه می‌کند این است که امام در

آسیب‌شناسی نیروهای ستیزه‌گر نظام‌های اجتماعی، به نیروهای ستیزه‌گر درونی نظر دارند نه دشمنان بیرونی؛ این بدان معنا نیست که دشمنان بیرونی به مثابه نیروهای ستیزه‌جو برای نابودی نظام‌های حق‌طلب و عدالتخواه مؤثر نیستند بلکه بدان معناست که دشمنان خارجی یک نظام مردمی، بدون تکیه بر نیروهای ستیزه‌جوی داخلی، توانی برای مبارزه مؤثر ندارند. تاریخ به ما می‌آموزد که همیشه جای پای دشمنان خارجی یک ملت را ستیزه‌جویان داخلی فراهم می‌کنند.

آنچه در بستر جامعه‌شناسی تاریخی خطبه ۳۲ از نیروهای ستیزه‌گر اجتماعی در نظام‌های مردمی اهمیت دارد این است که چگونه از چشم‌انداز این خطبه «زبان زمان» خود را درک کنیم؟ به نظر می‌رسد برای درک زبان زمان خود باید به مبانی نظری بنیانگذار انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی برگردیم زیرا این زبان است که استعداد فهم زمانه را دارد و می‌تواند بین سرمایه‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی با رخدادهای جاری پیوند برقرار سازد.

یک نکته عجیب در فهم امام خمینی از ماهیت نیروهای ستیزه‌گر با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته وجود داشت که ما به ندرت از این زاویه به ضدانقلاب به مفهوم دقیق کلمه توجه کردیم و در آثاری که به نقد و توصیف اندیشه‌های اجتماعی امام پرداخته است به این نکته توجه تئوریک نشده است. امام در اغلب فرمایشات و نوشته‌های خود به دو جریان ستیزه‌گر بیش از جریان‌های دیگر توجه نشان داده‌اند:

۱. جریان لیبرالیسم و لیبرال‌ها که امام شدیداً به آن حساس بودند و حتی یکی از دلایل سقوط آقای منتظری را عدم توجه به نفوذ و بازیگری‌های این جریان در بیت ایشان می‌دانستند.

۲. جریان مقدس‌مآبی و مقدس‌مآیان که امام خیلی از دست اینها نالیده‌اند.

مهم‌ترین سؤال این است که چرا قبل از انقلاب اسلامی و حتی در دهه اول انقلاب که اغلب جریان‌های مذهبی و نیروهای مبارز معتقد به مذهب، بزرگ‌ترین خطر جنبش‌های اجتماعی در ایران و بزرگ‌ترین خطر علیه انقلاب اسلامی را مارکسیسم می‌دیدند و تمام توان خود را در

کشور صرف مبارزه با این ایدئولوژی و جریان وابسته به آن می‌کردند، امام لیبرالیسم و سردمدار اصلی آن، امریکا و انگلیس را خطر اصلی می‌دید؟

امام در تفکرات لیبرالیسم و جریان‌های وابسته به این تفکر در داخل، مثل جبهه ملی و نهضت آزادی، و سایر خرده‌فکرهای وابسته به آن چه عناصری را می‌دید که در مارکسیسم و وابستگان آن در ایران وجود نداشت؟ آیا امام از پیش صدای شکستن استخوان‌های مارکسیسم و کمونیسم و پرتاب شدن آنها به موزه‌های تاریخ را شنیده بود و عاقبت کار جریان چپ ایدئولوژیک را پیش‌بینی می‌کرد؟ آیا امام می‌دانست که ستیزه‌گری‌های آینده تاریخ با نظام‌های فکری، سیاسی و فرهنگی - دینی بیش از آنکه تحت تأثیر مارکسیسم با تئوری «دین؛ افیون توده‌ها» باشد، تحت تأثیر لیبرالیسم با «خدایی که فقط خودشان بدان اعتقاد دارند» خواهد بود؟ یعنی آیا امام می‌دانست با بی‌دینی به جنگ دین نمی‌توان آمد لیکن با دین به جنگ دین می‌توان رفت؟

این دقیقاً نقطه عطف توجه امام به جریان‌های ستیزه‌گر لیبرال و مقدس‌مآب، با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است. امام می‌دانست این دو جریان در یک نقطه با هم وحدت تئوریک، استراتژیک و تاکتیکی پیدا می‌کنند و آن نقطه سکولاریسم است. ما معنای حساسیت ویژه امام را به این دو جریان تا قبل از فتنه‌ها و آشوب‌های بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری به‌درستی درک نمی‌کردیم و نمی‌توانستیم برای آن نمونه‌های عینی تاریخی ارایه کنیم اما این رخدادها بعد از سی سال اندیشه‌های درست امام را به طور عینی تفسیر کرد. ما بعد از سی سال متوجه شدیم که چرا امام گفتند امریکا شوروی را هم بازی می‌دهد. بعد از سی سال متوجه شدیم چرا کسانی می‌خواستند با دادن نشانه‌های انحرافی به جای امریکا، شوروی را دشمن اصلی انقلاب اسلامی و ملت ایران معرفی کنند و امام گفتند که این یک نقشه است.

زدند...[تا] مرگ بر امریکا منسی شود.^۱

اکنون بعد از سی سال تمام این نظریه تفسیر شد و به درستی هم تفسیر شد! برای امام منافقین هم تفاله‌های امریکایی بودند. بعد از سی سال فهمیدیم که چرا امام گفت امریکا شیطان بزرگ است!

به نظر می‌رسد برای ملت ایران ضروری است که بعد از سی سال برای پالایش مبانی بازتولید فکری، فرهنگی و سیاسی خود مجدداً به مبانی خط امام برگردد و برای بازگشت به این مبانی هیچ حلقه واسطی را نپذیرد. امام پرده‌داری ندارد که برای ورود به بارگاه اندیشه‌های مبارک وی نیاز به کسب اجازه از حاجبان بارگاه باشد. برای تداوم انقلاب اسلامی ضروری است به برکه پاک و زلال اندیشه‌های ناب امام و دریای پر جوش و خروش سرمایه‌های دینی پیشوایان بزرگ اسلام و امامان طریق هدایت برگردیم. اندیشه‌های یخ‌بسته شبه‌فلسفه غرب و شرق و خرده‌فکرهای داخلی آنها گمگشتگی در بیراهه‌های بی‌نشانه است.

باید به مفهوم اسلام امریکایی در اندیشه امام خمینی دقیق‌تر بیندیشیم و با توجه به رخدادهای سی‌ساله به خصوص فتنه‌های اخیر مجدداً جریان‌های اجتماعی را با این مبنا تحلیل کنیم. گنداب سکولاریسم و سکولار شدن جامعه، سرریزگاه همه جریان‌های ستیزه‌گر سیاسی، فکری و فرهنگی با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی است؛ به این گنداب توجه کنیم زیرا اگر بی‌توجه باشیم بوی متعفن آن امکان زندگی عاقلانه، عادلانه، آزادانه و دین‌مدارانه را از ما و از فضای معنوی ایران اسلامی خواهد گرفت.

به ما نشانه‌های دروغین می‌دهند که سکولاریسم به معنای عقلانی کردن جامعه و جریانی خارج از دین است اما سکولاریسم با تمام شقوقش، تقلیل شریعت و غیرعقلانی کردن دین و جریانی درون‌دینی است نه برون‌دینی؛ ستیز دین علیه دین است.

اگر معنا و مفهوم عام «سکولار»، «سکولاریزاسیون» و «سکولاریسم» را به همان تعابیر

مشهور جدایی دین از سیاست بپذیریم - و ظاهراً مراد اصل پیروان این مشرب هم چنین است - آنگاه به راحتی نمی‌توان ادعا کرد که سکولاریسم، گرایشی خارج از جریان مذهبی و یا تفکری ضد مذهبی است؛ زیرا منکران دین و مذهب اصولاً اعتقادی به هیچ‌یک از وجوه عبادی و اجتماعی دین در هیچ بعدی از ابعاد ندارند در حالی که سکولارها منکر تمامی وجوه دین و مذهب نیستند. آنها فقط بعد اجتماعی و به‌خصوص بعد سیاسی دین را مورد انکار قرار می‌دهند. در مبانی فکری سکولارها نوعی دوگانگی ریشه دارد؛ از یک طرف حقانیت دین را به طور مطلق نمی‌توانند انکار نمایند و از طرف دیگر در توهم پیروی از علوم جدید، نقشی برای دین در زندگی سیاسی و اجتماعی قائل نیستند، لذا با تقلیل شریعت به امور فردی و شخصی و تفکیک ذهنی بین دنیا و آخرت، تصور می‌کنند که مشکل این دوگانگی توهمی را حل نموده‌اند؛ پس سکولاریسم تقلیل دین به ساحت شخصی و فردی و نادیده انگاشتن وجوه سیاسی و اجتماعی دین است.

سکولاریسم از این زاویه است که معارف دینی را عصری و امروزی نگاه می‌کند و حداقل حقانیت سیاسی و اجتماعی دین در پرتو تحولات عصر تفسیر می‌شود. بر همین اساس بعضی از محققان تعبیر «دنیوش» را معادل Secularization قرار می‌دهند و اصطلاح دنیوی را ترجمه کلمه انگلیسی Secular از اصل لاتینی Secularum به معنی این عصر یا زمان حاضر تعریف می‌کنند و این تعریف با کفر یا بی‌دینی و بی‌خدایی به معنی atheism تفاوت بسیاری دارد. بنابراین، سکولاریسم برخلاف توصیف‌های عوامانه، «عقلانی شدن تدبیر اجتماعی» نیست بلکه غیرعقلانی کردن شریعت و تقلیل آن در حد امور فردی و شخصی است. سکولاریسم نه تنها تقلیل شریعت به امور شخصی و فردی است بلکه تقلیل شریعت به مرتبه نازل فهم شخصی از دین نیز می‌باشد. سکولاریسم زاییده توهم و ذهنیت نگاه تاریخی و عصری و تفسیر مقدس‌مآبانه از دین است. نگاه عصری و تاریخی به دین، یعنی تقلیل کارکرد شریعت به زمان و جامعه محدود. در اندیشه سکولار، قوانین و قواعد شریعت در حوزه عمومی و اجتماعی متعلق به شرایط خاص و جامعه خاص می‌باشد؛ این قوانین مشمول عمومی ندارد. اگرچه

ممکن است کارکرد آنها در آن دوره تاریخی مؤثر بوده باشد اما با عوض شدن شرایط و دسترسی بشر به علوم و فنون جدید و افسون‌زدایی و رازگشایی از هستی، این قوانین کارکرد خود را در چنین جوامعی از دست می‌دهند. در توهّم سکولار، شریعت به دو جزء تفکیک می‌شود؛ عبادات و عادات. این دو جزء از هم مجزا می‌باشد. جزء ثابت و ابطال‌ناپذیر شریعت جزء عبادات است. عبادات همان است که حکم آن تا ابدالدهر قابل تغییر نیست. اما برای عادات که گستره وسیعی از امور اجتماعی و سیاسی است هیچ حکم ثابتی وجود ندارد. سکولارها تفکیک بین عبادات و عادات را از جنبه‌های دیگری نیز مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و به زعم خود اثبات می‌کنند. در اندیشه سکولار بین «ابلاغ مکی» و «امت مدنی» تفاوت وجود دارد. ابلاغ مکی مرحله صورت‌بندی عقیده و اصول سیاسی اسلام و امت مدنی تحقق آن عقاید و اصول، در شرایط تاریخی مشخص می‌باشد. امت مدنی مقوله‌ای خارج از چارچوب رسالت پیامبری بوده است؛ «چرا که امر دنیوی هیچ پیوندی با رسالت او ندارد.» بنابراین بین عملکرد تاریخی و مرتبه عقیده باید تفاوت قائل شد. تحقق امت مدنی یک تحقق نسبی و یک تجربه تاریخی محدود به شرایط خاص بود و دلیلی وجود ندارد که سایر مسلمانان این تجربه تاریخی را به عنوان یک عقیده دینی بپذیرند.

بنابراین سکولاریسم به عنوان یک گرایش فکری، جریانی خارج از جمع دینداران نیست بلکه یک گرایش درون‌دینی است؛ گرایشی که در پی تقلیل و غیرعقلانی کردن شریعت است نه هدم شریعت. اگرچه یقیناً نتیجه سکولاریسم و سکولاریزاسیون هدم دین است، اما نه هدم پوسته ظاهری دین بلکه نابودی لب و مغز آن. در جامعه سکولاریزه‌شده، ظاهر و پوسته دین باقی است اما از مخ و مغز دین خبری نیست. همه سکولارها ظاهری دینی دارند و ادعاهایشان را هم تحت عنوان دفاع از دین القا می‌کنند؛ برای همین هم امام خمینی از دو جریان لیبرال و مقدس‌مآب بیش از بقیه جریان‌ها نسبت به هسته دین احساس خطر می‌کردند؛ چون می‌دانستند این دو جریان آب به آسیاب سکولاریسم می‌ریزند. این دو جریان محصول توهّم دو دیدگاه ذهنی نسبت به شریعت است:

۱. دیدگاه تاریخی

۲. دیدگاه مقدس‌مآبی

دیدگاه تاریخی را تشریح کردیم اما سکولارهای مقدس‌مآب نیز به نام دفاع از نورانیت و قداست دین، آن را تا مرتبه یک امر شخصی تقلیل می‌دهند و به حاشیه می‌رانند. از دیدگاه مقدس‌مآبان، شأن شریعت حقه، هیچ مناسبتی با دنیا ندارد. دنیا مکان ناپاکی‌ها، پلشتی‌ها، مصلحت‌ها و آلوده به قدرت و حکومت می‌باشد. دین یک امر آسمانی، قدسی، پاک و آن‌دنیایی است، لذا به نام تفکیک بین این امر قدسی با آن امور عرفی، بین این شاهد قدسی با آن شاهد بازاری و هزاران تفکیک ذهنی دیگر، دین را تا حد فعالیت و سرگرمی برای اوقات فراغت تقلیل می‌دهند. پس «سکولاریسم» با این توصیف‌ها، یک طرز تفکر سابقه‌دار تاریخی است، اما «سکولاریزاسیون» یعنی نقش قدرت سیاسی و نخبگان فکری در هدایت جامعه به سمت پذیرش ولایت هر پدیده دیگری به جای دین و شریعت، در زندگی سیاسی و اجتماعی یک فرآیند عینی و تاریخی دوران جدید است و پیوندی ناگسستنی با لیبرالیسم دارد. حتی کسانی که از جهت مقدس‌مآبی، آلودگی دین به دنیا را بر نمی‌تابند، آگاهانه یا ناآگاهانه از نوعی نگاه تاریخی به دین، پیروی می‌کنند زیرا قوی‌ترین استدلالی که برای اعتقادات خود ارایه می‌دهند این است که اگر در تاریخ اسلام و در سنت و سیره پیامبر و جانشینان وی، چشم‌اندازی نظری و عملی به سیاست وجود دارد ناشی از اقتضائات زمانه است وگرنه دین از اساس هیچ نسبتی با دنیا بالاخص با سیاست ندارد؛ عشاوی یکی از سکولارهای مشهور اهل سنت می‌گوید: «خداوند می‌خواست که اسلام دین باشد، اما آدم‌ها از آن سیاست ساختند.» در باورهای این دو گرایش، دین، کلی، جهانی و فراگیر می‌باشد و سیاست، جزئی، قبیله‌ای و محدود به مکان و زمان است. محدود کردن دین به سیاست، حبس کردن آن در یک قلمروی محدود، در یک اجتماع، در یک منطقه و زمان معین است... پرداختن به سیاست به نام دین، تبدیل دین به جنگ‌های پایان‌ناپذیر و به اختلافات بی‌پایان پیروان است... به این دلیل سیاسی کردن امر دینی یا قدسی کردن امر سیاسی، جز کار اذهان بدخواه و منحرف نمی‌تواند باشد؛ مگر آنکه جاهل باشند.

اگرچه سکولارها به درستی مشخص نمی‌کنند که نقطه عزیمت عینی و تاریخی تفکیک دین از سیاست و مبنای عقلی یا دینی این تفکیک در کجاست اما این عقیده‌ای است که اگر نگوییم از آغاز پیدایش شریعت در میان برخی از متدینین ریشه دارد، لااقل در دویست سال اخیر به شکل پیچیده‌ای اذهان پاره‌ای از مسلمانان را به خود مشغول کرده است. از دیدگاه سکولارها، چون حکومت پیامبر حکومت خداست و مبتنی بر ارزش‌های دینی و اصول اخلاقی بوده، هرگز به سوی قواعد رفتار سیاسی تغییر مسیر نمی‌دهد، لذا این حکومت تا زمانی که پیامبر هست حجیت دارد و بعد از وی چون هیچ پیامبری نیست سنت و سیره پیامبر، در حوزه حکومت، وجاهت شرعی ندارد. حکومت دومین خلیفه نیز از دیدگاه سکولارها خارج از قوانین طبیعی و به عنوان یک دوره آرمانی توسط یک فرد و شرایطی استثنایی محقق شده است؛ شرایطی که نمی‌تواند به عنوان یک مدل آرمانی بازتولید شود و در واقع هرگز بازتولید نشده است. بنابراین خلط بین اسلام و تجلی سیاسی‌اش چهارده قرن به درازا کشید و با سیاسی شدن امر دینی یا قدسی شدن امر سیاسی، مسلمانان به گروه‌ها و فرقه‌ها تقسیم شدند و مناقشات خشونت‌آمیز، آنها را رو در روی هم قرار داد.

این گرایش اگرچه از یک جهت، مدعی تفسیر غیرتاریخی از اسلام است ولی از جهت دیگر، همان‌طور که مشاهده می‌شود، نوعی نگاه تاریخی به اسلام می‌باشد که ریشه در یک جنبش فکری و سیاسی مشهور به سلفیه دارد. اگرچه فکر سکولاریسم یک اندیشه قدیمی و تاریخی است اما سکولاریزاسیون جامعه ایرانی سابقه‌ای دورتر از انقلاب مشروطه ندارد. ما قبل از انقلاب مشروطه جریان پرقدرتی نداریم که در ساختارهای حکومتی به دنبال تفکیک بین امر دین و دنیا یا سیاست باشد. مضاف بر اینکه نظام ایلی قاجاریه به طور عمومی فضای مناسبی برای سکولاریزه کردن حکومت یا کنار گذاشتن آگاهانه دین از صحنه معیشت و سیاست نداشت و اگر دست به چنین کاری می‌زد، هم مبنای مشروعیت و هم مبنای مقبولیت خود را از دست می‌داد.

اکنون بعد از سی سال مفهوم اسلام امریکایی در اندیشه امام دقیق‌تر قابل فهم است زیرا

یکی از شقوق چنین اسلامی، اسلام سکولاریزه شده است. لیبرالیسم و مقدس‌مآبی که دو جریان متعصب و مصلوب‌العقیده در تحولات پس از انقلاب اسلامی هستند در گنداب سکولاریسم به هم متصل می‌شوند و آب به آسیاب امریکا و اسرائیل می‌ریزند.

در ایران بعد از انقلاب اسلامی شقوق مختلف لیبرالیسم، که ابتدا نماد آن نهضت آزادی و جبهه ملی بود، بعد از سی سال لنگرگاه‌های جدیدی پیدا کرده است که نباید از دیده‌بانی این لنگرگاه‌ها غفلت کنیم. احزاب و جریان‌هایی چون ملی - مذهبی‌ها، کارگزاران سازندگی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب مشارکت، مجمع روحانیون مبارز، حزب اعتماد ملی و احزاب وابسته به جریان معروف به جریان چپ، لنگرگاه‌های جدید لیبرالیسم در ایران هستند؛ همان‌طور که نباید از دیده‌بانی بعضی جریان‌های معروف به جریان‌های راست غفلت کرد که استعداد لیبرالیزه شدن و حتی مقدس‌مآبی در آنها زیاد است.

در میان جریان‌های مقدس‌مآبی که آب به آسیاب سکولاریسم می‌ریزند و پیوندی ناگسستنی با لیبرالیسم دارند نباید از دیده‌بانی جریان‌هایی که عموماً با نشان انجمن حجتیه تعریف می‌شوند، حتی اگر به شکل ظاهری نسبتی با این انجمن نداشته باشند، غفلت کرد؛ مخصوصاً «نوحجتیه‌ها» بیش از آنکه یک حزب سیاسی - دینی باشند یک طیف فکری هستند که می‌توانند در همه‌جا حضور آشکار و پنهان داشته باشند. بعضی‌ها ممکن است اشکال کنند که به‌میان آوردن انجمن حجتیه توسط بعضی از چهره‌های شناخته شده جنبش کاذب سبز، سیاستی برای گم کردن نشانه‌های اصلی نیروهای ستیزه‌جو با انقلاب اسلامی است. مخصوصاً اگر نشانه‌هایی در دست داشته باشیم که اثبات نماییم در فتنه‌های اخیر، انجمن حجتیه و بعضی از چهره‌های شناخته شده قدیمی آنها مثل سروش و... در کنار فتنه‌افروزان بودند. اگر چه هیچ‌کدام از این احتمالات را نمی‌توان رد کرد اما باید گفت که برای ملت ایران مفهوم انجمن حجتیه بیش از آنکه نشان حزبی و سازمانی و انجمنی داشته باشد، بیانگر نوعی تفکر است که از این تفکر به وضوح می‌توان با عنوان مقدس‌مآبی یاد کرد. این تفکر با هر دامنه و طیفی ضد انقلاب اسلامی، ضد امام، ضد ملت ایران و ضد جمهوری اسلامی است. امام با تمام وجودش ما را

متوجه خطرهای این تفکر برای استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی کرد. در دهه آینده ما با فرازهای جدیدی از این تفکر روبه‌رو خواهیم شد که از این فرازها تحت عنوان «نوحجته‌های مدرن» یاد می‌کنیم. نوحجته‌های مدرن، شقوق جدیدی از سکولاریسم و مقدس‌مآبی و مقابله با نظام ولایت فقیه را مطرح می‌کنند که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

عنصر سیاست، بصیرت می‌خواهد؛ همه مشکلات آقای منتظری و جریان ایشان آن بود که بدون بصیرت به حوزه سیاست وارد شدند. امام عظیم‌الشأن ما هنگامی که نامه عزل ایشان را از قائم‌مقامی رهبری صادر می‌کردند بر پیوند عنصر بصیرت و سیاست تأکید فرمودند. برای خروج از مقام رفع و سنگربندی در مقام دفع، نباید عنصر بصیرت و سیاست فراموش گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی